

کارگاه ترجمه و ویرایش

○ شهرام اقبالزاده (رازاور)

به جوی آب انداخت.»
البته ظاهر قضیه شاید حذف به قرینه به نظر برسد، اما حذف به قرینه هم باید متناسب با متن اصلی باشد. اکنون با هم عبارات اصلی را مرور می‌کنیم:

"and then quietly withdrew her eye from his and bont them towards the stream"
نتیجه اخلاقی ترجمه فارسی، چنین است که «دختران یا بانوان محترمه بهتر است هرگز چشم به چشم هیچ مردی ندوزند.» چون ممکن است پیشیمان شوند و پس از «چشم برداشتن از چشم او»، از شدت شرمندگی چشم خود را دریابورند و «به جوی آب بیندازند!» البته این هم حکمتی است این اندرز را باید به گوش جان نیوшиبد و برای حفظ «چشم» روی گذاشت! اما این جمله مرکب را که هیچ‌گونه پیچیدگی هم ندارد، می‌توان چنین ترجمه کرد:

«سپس به آرامی چشم از چشم او برداشت و به سمت جوی آب نگاه کرد!»

اگر از مترجمی جوان و خام دست، جمله بعدی را می‌دیدیم، با وجود غیر قابل قبول بودن، چنان مایه شگفتی نبود، اما آوردن جمله‌ای چون «به جان کندن روح مبتلا شده بود»، از مترجمی سرشناس، بسیار بعيد است. برای پی بردن به اشتباه ترجمه، به هیچ وجه نیازی به دانستن زبان انگلیسی نیست و با کمی عنایت می‌توان عمق اشتباه را دریافت: «جان کندن» که بیماری و اگیردار نیست که انسان به آن «مبتلا شود»! هر چند که

روی صخره‌ها نبود!، شاید نتوان به مترجمان جوان، چنان ایرادی وارد دانست.

در جای دیگر آمده است: «از اینجا معلوم می‌شود که با چه روحیه‌ای با بجه‌ها در آنجا رفتار می‌کنند. آه، وقتی پای سیاست در میان باشد، آدم باید تا آخر عمر یسوعی باشد!»

اما باید دید که نویسنده چه نوشته است:

'Shows you the spirit in which they take the boys there. O a jesuit for your life, for diplomacy!

بی‌گمان، بدون توجه به مضمون اصلی داستان و جملات پیش و پس از چنین عباراتی، درک آن چندان ساده نیست، اما نکته این جاست که برگردان برخی از آثار - به ویژه آثار کلاسیک که گاه زبانی پیچیده دارند باید با وسوس و دقت بسیار انجام گیرد. این جمله را می‌توان چنین ترجمه کرد:

«از همینجا می‌شود فهمید که بچه‌ها در

آنجا چه شخصیتی پیدا می‌کنند. چون سیاست ایجاد می‌کند، تو هم باید تمام عمرت را یسوعی باشی!» یا حتی به صورتی روان‌تر، می‌توان نوشت:

«از همینجا می‌شود فهمید که در آنجا بچه‌ها را چگونه بار می‌آورند: آه! به خاطر سیاست باید تمام عمرشان یسوعی باشند!» یا «علوم است که پسرچه‌ها را چطور بار می‌آورند. بیچاره بچه‌ها که به خاطر سیاست باید تمام عمر یسوعی بمانند.» در جای دیگری نیز آمده است:

«و سپس به آرامی چشم از چشم او برداشت و

نیچه در کتاب فراسوی نیک و بد، می‌نویسد: «برگردان‌هایی هست با صداقت تمام که متن اصلی، کمابیش در آنها قلب شده است.^۱ او در ادامه بحث خود، معتقد است گاه چنین «قلب کردن»‌هایی در ترجمه، گریزنایپذیر است. به ویژه در بخش‌هایی که به ضرب‌هانگ کلام و یا ضرب لحن (Tempo) برمی‌گردد. اما مراد فرهادپور، هنر برجمسته آثار نیچه، می‌نویسد: «درست است که هر قومی زبان خودش را دارد، ولی این زبان افقش به روی زبان‌های دیگر گشوده است. آموختن یک زبان، یعنی آموختن همه زبان‌ها، یعنی جواز رود به قلمرو آزاد و نامتناهی زمان و جهان بشری...»

البته بحث فرهادپور، در اصل نه درباره ترجمه است و نه امکان یا عدم امکان برگرداندن لحن، از زبانی به زبان دیگر، بلکه گفتاری است «در باب ماهیت تاریخی مغرب زمین». بحث امروز مانیز به صورت خاص، درباره لحن نیست، اما درباره امکان برگرداندن دقیق یا نسبتاً دقیق در ترجمه است که چنین امری، مطابق با قواعد گشتاری زبان‌شناختی نیز کمابیش ممکن است.

هنگامی که مترجمی سرشناس، در ترجمه یکی از آثار داستانی شناخته شده، به جای «معصیت به درگاه او»، می‌نویسد «گناه بر خلاف او! و یا در جای دیگری چنین جمله‌ای می‌آورد «دیگر حمله‌های شبانه یا نیرد بر روی صخره‌ها برقرار نبود»، در حالی که نویسنده نامدار ایرلندی گفته است: «دیگر خبری از حمله‌های شبانه و نیرد

از ایشان! هر راه حنده کنکه ایشانی از می‌تواند! هر قیچمه نوشته

می‌کرد، دلم می‌خواست گلوبیش را گاز بگیرم...»

«گاز گرفتن گلوی کسی دیگر»، فقط از سگ هار بر می‌آید و نه انسان! بارها گفته‌اند و گفته‌ام که گاه برای پی بردن به ترجمه اشتباه جملات، نیازی به «زبان‌دانی» نیست، بلکه مراجعته به «عقل سلیم» و دانستن زبان روزمره کافی است تا انسان بتواند به اشتباه خود بی‌پرد. آیا اندکی دقت کافی نبود که مترجم دریابد که ترجمه درست باید چنین چیزی باشد؟

«... وقتی از پشت عینکش [آن طور] به من نگاه می‌کرد، دلم می‌خواست خرخه‌اش را بجوم!» همین مترجم درجایی نوشته است: «دیروز موقع پاسمنان زخم دستت، تنتورید را ریختی و دامن را لکه‌دار کردی!!»

گمان می‌کنم نیازی به هیچ گونه تفسیری نباشد. مترجم می‌توانست بنویسد: «تنتورید از دستت ریخت و دامن را لکه کرد» یا «دامن، لکه شد!»

عباراتی دیگر از همین مترجم: «وقایع در زندگی گاهی چنان با سادگی، مرتب می‌شود که انسان نمی‌تواند در ذهن خود تصور کند.» با توجه به مضمون داستان و جملات پیشین و پسین آن، منظور نویسنده این بوده:

«برخی مخاطرات [یا مشکلات] گاه آن چنان به راحتی رفع و رجوع می‌شود که انسان حتی فکرش را هم نمی‌تواند بکند.»

و جملاتی دیگر از همین مترجم گرامی: «شما آن را از چنگ من بیرون آورده‌اید؛ ماروت مال من است. می‌شوند؟ مال من... برای تان خیلی زیبات است که بول برداخت آن را داشته‌اید.»

و اما ترجمه درست می‌تواند بدین گونه باشد: «آن را از چنگم درآوردم. ماروت مال من است، می‌فهمی؟ مال من!» [لاید] برایت خیلی دلپذیر است که قدرت پرداخت آن را داشتی.» یا «برایت خیلی خوشایند بود که بول برداختنش را داشتی.» چنین ترجمه‌هایی باعث شده در بسیاری از موارد، حتی نویسنده‌گان ما جملاتی را به کار برند که از آن بُوی ترجمه به مشام می‌رسد. به عنوان

جان شده بود.»

متجمی دیگر نوشته است:

«اگر خانم جونز هرگز برنگردد، چه اتفاقی می‌افتد؟» متن انگلیسی:

"What if Miss Jones never comes back"
بد نیست بدانیم که این جمله، از زبان دانش‌آموزی است که دوست دارد معملاً دویاره برگردد و معنای آن چنین است:

«چه می‌شد اگر خانم جونز روزی بر می‌گشت؟» یا اگر بخواهیم به صورت گزاره‌ای ایجادی و وجه اخباری آن را ترجمه کنیم، می‌نویسیم: «چه خوب می‌شود اگر خانم جونز روزی برگردد.»

مترجم مشهور دیگری، در یکی از ترجمه‌های خود آورده است «کیسه امکانات» و یا «کفش‌های شل و ول». به نظر می‌رسد که منظور از «کیسه امکاناتش، «جمعه کمک‌های اولیه» و منظور از «کفش‌های شل و ول» نیز «کفش‌های گل و گشاد» باشد (متاسفانه متن اصلی در دسترس نبود).

در جایی دیگری از همین ترجمه، آمده است: «حالا می‌دانم که این کار را کجا انجام می‌دهم؟» یعنی «فهمیدم این کار را کجا باید انجام دهم!»

مترجم محترم جایی نوشته‌اند «کله خشک» که منظورمان «کله پوک» است و اگر بخواهیم بزرگ‌سالانه و رسمی ترجمه کنیم «خشک مغز» درست است و نه «کله خشک»؛ زیرا «کله خشک» بیشتر انسان را به یاد «تاكسی درمی» و «کله خشک» شده حیوانات می‌اندازد و نه آدم «خشک مغز یا کله پوک!»

یا جمله‌ای دیگر از ایشان «شاید فقط یادش رفته که بنویسد»؛ یعنی «شاید یادش رفته که بنویسد» یا «حتمًا فراموش کرده که بنویسد!» چای را قورت کشید؛ یعنی «چای را هورت کشید» یا شاید هم «جایش را قورت داد!» «معلوم دایم عمر»؛ یعنی «مغلوب مadam عمر!»

متجمی دیگر که در دانشگاهی تدریس می‌کند در ترجمه‌ای آورده: «... وقتی از پشت عینکش به من نگاه

ناراحتی روحی ممکن است افراد دیگر را نیز ناراحت کند. (افسرده دل، افسرده کند انجمنی را!)

اما دست کم تا آن جا که من می‌دانم، هنوز ناراحتی‌های روحی از جمله «جان کنند» را «مسری» اعلام نکرده‌اند. این مایه خوشحالی است؛ چون پیش از گسترش ایدز و نایبودی بشر، تاکنون نسل دیوانگان معاصر، خود نسل بشر را از میان بر می‌داشت! هرچند انسان بزرگواری چون پرزیدن بوش برای «آموزش دموکراسی»، به ضرب چmac (به بخشید موشک کروز!) و برای آبروداری، دارد همین کار را می‌کند. زیرا به هر حال، بهتر از ابتلاء به «ایدز و جان کنند» به این شیوه است! باری، انسان «دچار عذاب و جدان» می‌شود یا «تعادل روحی»! اش می‌تواند به شدت به هم بخورد و «به شدت رنج ببرد!» اما روح هیچ‌کسی «جان نمی‌کند!»

بهتر است پا را از گلیم خود درازتر نکنیم و پا توی کفش بزرگ‌ترها هم نکنیم و به کار نقد و بررسی ترجمه‌هایی در زمینه ادبیات کودک پیردادیم:

مترجم محترمی شاید تاکنون بیست رمان ترجمه کرده باشد چنین نوشته است: «قلیش به شدت می‌زد و از فرط ترس نزدیک بود بیهوش شود.

نگارش فارسی بی‌عیب و نقص است و از نظر عاطفی نیز تأثیرگذار، اما ترجمه دقیق و وفادارانه نیست و عبارت «نزدیک بود بیهوش شود»، ایدا در متن مبدأ وجود ندارد. با هم می‌خوانیم:

"His heart Achingly in his chest and was half suffocated with fear."

بخش اول را مترجم عزیز، راحت و روان ترجمه کرده است و مانند برخی مترجمان تازه کار و یا مقید، نوشته است «قلیش در دونون سینه‌اش بی‌تابی می‌کرد»، اما در بخش دوم صحبت از «امکان بیهوش شدن از ترس» نیست، بلکه بحث بر سر «نیمه جان شدن از شدت ترس» است. پس بهتر است بنویسیم: «قلیش به شدت می‌زد و بر اثر ترس نیمه

نوشتاری، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها برتری داشتند: [با «دست بالا، داشتند»].

و «بریتانیا مصرف کننده بزرگ موسیقی، ولی نه تولید کننده آن بود...» درست: «بریتانیا در زمینه موسیقی، بیشتر مصرف کننده بود تا تولید کننده...» و: «چرا ایالات متحده بزرگترین صادرکننده فرهنگ شده است؟ یا برای تحریک بیشتر حساسیت‌ها: چرا فرهنگ آمریکایی این قدر بهتر است.»

ترجمه درست: «به راستی چرا ایالات متحده [اکنون] بزرگ‌ترین صادرکننده فرهنگ شده است؟ یا چرا فرهنگ آمریکایی در زمینه برانگیختن احساسات [مخاطبان]، به مراتب بهتر عمل می‌کند.»

باری، بار دیگر یک طرفه به قاضی رفتیم و
گاه حکم‌های غلاماظا و شداد صادر کردیم، اما
محکمه نقد محکمه‌ای نیست که بتوان به راحتی
از آن راضی برگشت!

قویل افتد و چه در نظر آید!» آرزوی نگارنده، آن است که «ادیبات کودک ایران» نیز در «بازار فرهنگی»، نه «راسته‌ای کم رونق» که سرایی پر رونق و پر مشتری باشد و «تقد ترجمه» نیز از «حجه‌ای سنتی»، به «بازاری آکادمیک» و گستردۀ تبدیل شود که البته، خود نیازمند سرمایه فرهنگی بسیار است؛ آن چه جلوه‌هایی از آن را در روز نقد حضوری ترجمه‌های «شازده کوچولو» در نشست ماهانه کتاب ماه کودک و نوجوان، از برخی دوستان دانشگاهی یا مترجمان و نویسنده‌گان ادبیات کودک دیدیم. شما، شان، فون، باد!

ویسندگان اروپایی نوشته شده و در صحنه‌های دنیا. درست شمند».

ترجمه درست:
«گویی داستان تمام فیلم‌های هالیوود را
بیسندگان اروپایی نوشته‌اند و صحنه‌های آن نیز
از اروپا ساخته شده‌اند.»

دو جمله از همان متن:
«ادبیات کودکان، راسته س
شناخته می شد» و «این راسته
حال رشد بود.»

شاید مترجم محترم به دلیل آن که عنوان
مقاله «بازارهای فرهنگی» بوده، دلش به حال نزار
دبیات کودک سوخته و «یک راسته» از این «بازار»
شفته را به «دبیات کودک» اختصاص داده؛ چون
در حال حاضر «دبیات کودک» در ایران «بازار» و
(راسته) «حجره» دارد که آن‌ها هم معلوم نیست کی در این
بازار بحرانی ورشکست شوند و بساط و بازارشان
حتم شود!

باری، شاید برای خوانندگان محترم، مایه شگفتی باشد که متوجه گرامی «راسته» را در برابر *Genre*، یعنی «نوع یا گونه ادبی» آورده باشند؛ زیرا پس از مراجعه به فرهنگ‌های انگلیسی فارسی، بین معانی را بیده است: «طبقه، دسته، راسته»، نوع، انتتم، جور، جنس» و چنین پنداشته است که در «بازارهای فرهنگی» موجود، «راسته‌ای» را به دیبات کودک اختصاص دهد تا شاید وقتی خود دیبات کودکی‌ها بزرگ شدن، پول روی هم بگذارند و از طریق «بساز و بفروش‌های فرهنگی»، اساسی‌تری برای «ادیات کودک» دست و یا کنند!!

همین مترجم، در جایی دیگر نوشته‌اند:
«مقدار کوچکی از کتاب‌های پرفروش در بازار روپا حضور داشتند».
یعنی «شمار اندکی از کتاب‌ها در بازارهای روپا» پرفروش بودند.
حتماً این دیگر:

مثال، روزی در محفلی، دوستی داشتی کوتاه خواند و عبارت «نتوانست گریه نکند» را آورد که به ظاهر غلط نیست، اما به هر حال، متأثر از ترجمه است. ما به طور عمومی در فارسی می‌گوییم یا می‌نویسیم «نتوانست جلوی گریه‌اش را بگیرد» و دوبار از وجه منفی استفاده نمی‌کنیم. یا حتی به صورت گزاره ایجابی، موضوع را بیان می‌کنیم «بی اختیار زد زیر گریه» یا «ناخودآگاه به گریه افتاد» و... نگارنده معتقد است که آوردن چنین جملاتی، ناشی از ترجمه هایی، مانند نمونه زیر است:

«... هیچ حیوانی نمی توانست زمانی را به یاد بیاورد که خرس آن جانوبده است.»
متین، انگلیسی:

”No animal could remember a time when the bear hadn't been around.“

ممولاً در فارسی چنین جملاتی را این‌گونه می‌نوشتند. (از خیر می‌نویسند، گذشته‌یم! چون در زمان پریشان‌اندیشی‌های پست مدرنیستی ظاهراً هر کسی هر جوری که داشت بخواهد می‌نویسد!!) : «... همه حیوانات تا آن جا که به یاد داشتند، خرس را در حوالی خود دیده بودند» یا حتی در ترجمه‌ای روان‌تر می‌توان نوشت:

همه حیوانات از وقتی که چشم باز کرده بودند، خرس را اطراف خود دیده بودند!»

مترجم محترم دیگری، در ترجمه یک متن
نظری و پژوهش فرهنگی چنین نوشتهداند:
«برای دستیابی به چنین درجه‌ای از سلطه
فرهنگی، الزامی و نه کافی است».
که بخش پایانی را می‌توان و باید چنین
نوشت: «... الزامی است، اما کافی نیست».

جمله‌ای دیگر از همان متن:
«نشریات و مجلات ادبی سریالیزه شدن
ادبیات را ممکن ساختند.»
ترجمه درست: «نشریات و مجلات ادبی،
امکان انتشار ادبیات پاورقی [یادداشت‌های
دنبله‌دار] را فراهم کردند.»